



## ملک الشعراى بهار و تاراس شفچنکو: دو شاعر ملی ایران و اوکراین

کاتیا مهرلوا

دانش جوی سال سوم دانشگاه بین‌المللی کیف

استادراه‌نما: دکتر عباس بهادری

در این مقاله، می‌خواهم دو شاعر بزرگ ایران و اوکراین را با هم مقایسه کنم: ملک الشعراى بهار، یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان پارسی، شاعری زبان‌آور و بلنداندیشه، محققى بزرگ و فعال، استادی لایق و روزنامه‌نگاری مبتکر، و از آن سوی، «تاراس گریگوریویچ شفچنکو»، شاعر ملی و نویسنده‌ی نابغه، نمایش‌نامه‌نویس و نقاش، اندیشه‌پرداز، دانشمند و آموزگار اوکراینی.

میرزا محمد تقی بهار، روز پنج‌شنبه دوازدهم ربیع‌الاول سال ۱۳۰۴ ه. ق در شهر مشهد به دنیا آمد و هنوز به هجده‌سالگی نرسیده بود که پدرش «میرزا محمد کاظم صبوری» - ملک الشعراى آستان‌قدس‌رضوی - درگذشت و به فرمان «مظفرالدین شاه»، لقب ملک الشعرا از پدر به پسر، واگذار شد. بهار، ادبیات فارسی را نخست نزد پدرش آموخت و از هفت‌سالگی، آغاز به

سروند شعرکرد و برای تکمیل معلومات فارسی و عربی، چندسالی از محضر «میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری» و «سید عالی خان درگری» استفاده کرد؛ پس از کسب شغل دولتی و منصب ملک الشعرائی، معلومات خود را در زبان عربی تکمیل کرد و از راه مطالعه کتب و مجلات مصری، با دنیای نو آشنا شد و بر معلومات خود افزود. پس از فوت مظفرالدین شاه، هنگامی که بین مجلس و «محمدعلی میرزا» کشاکش درگرفت، در مشهد، انجمنی ایجاد شد به نام «سعادت» که با انجمن سعادت در استانبول و آزادی خواهان باکو ارتباط داشت. بهار به انجمن سعادت راه یافت و در طول دوره «استبداد صغیر» (از کودتای ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ه. ق. و به توپ بستن مجلس، تا اول رجب ۱۳۲۷ ه. ق.)، این ارتباط ادامه داشت. در سال ۱۳۲۸ ه. ق. «حزب دموکرات ایران» با تعالیم «حیدر عمو اوغلی» در مشهد تأسیس شد و بهار که در همان سال، به عضویت حزب درآمد، روزنامه‌ی «نوبهار» را تأسیس کرد که ناشر افکار و سیاست حزب جدید بود. به گفته‌ی «براون»، این روزنامه که به واسطه‌ی شهامت و حملات تند و آتشین خود بر ضد روس‌ها و دخالت آنان در سیاست داخلی کشور، اهمیت خاصی داشت، با فشار سفارت روس، پس از یک سال توقیف شد و بلافاصله پس از یک سال، با نام تازه‌ی «بهار» دایر شد؛ تا این که در محرم خونین سال ۱۳۳۰ ه. ق. با بسته شدن مجلس و پایان مشروطه‌ی دوم، این روزنامه هم به دستور دولت دیکتاتوری «ناصرالملک»، توقیف شد و بهار با نه نفر دیگر از افراد حزب، به تهران تبعید شدند و به قول خود او «هرچه آزادی خواهان یافته بودند، پنبه شد».

امتیاز بزرگ بهار، این است که با وجود انتساب به مکتب قدیم شعر، توانسته است شعر خود را با خواسته‌های ملت، هم‌آهنگ سازد و در بطن مسایل روز و حوادثی که هم‌وطنان وی را دچار اضطراب و هیجان کرده بود، صدای خویش را به گوش آنان برساند. بهار در سال ۱۳۷۰ ه. ق. درگذشت.

تاراس شفچنکو در نهم مارس سال ۱۷۱۴ در روستای «مورینسی» در خانواده‌ای دهقانی و مملوک به دنیا آمد که پنج فرزند داشتند. پدر تاراس، خودش به آن‌ها درس می‌داد. پس از مرگ مادر، شفچنکو بی هیچ پشتوانه‌ای، پا به عرصه‌ی دشوار زندگی گذاشت.

در سال (۹) کوزاک در خانه‌ی آقای «پ. انگلگرد» (ملاکی جوان) شد و با او، در سال ۱۴۳۲ به شهر «میلنه» رفت و در آن جا با «ف. لمپی» آشنا شد که نقاش پرتره بود. او به شفچنکو درس‌ها آموخت. در شهر «پترزبورگ»، «ایوان ساشنکو» - دانش جوی روس را دیدار کرد و با یک دیگر هم‌کاری کردند. ساشنکو و نویسندگان و دانشمندان دیگر، چون «یوکن کرینکا» و



«مسئل تروکوسکی» نقاش و «کارل برولو» و «الکسی واسپیانو» به تاراس کمک کردند از اسارت نجات پیدا کند.

در سال ۱۷۴۰، نخستین کتاب اشعار شفچنکو به نام «کیزار» منتشر شد. این کتاب، به زبان های گوناگون ترجمه شده و درباره ی اوکراین، طبیعت سحرآمیزش و گذشته ی ملت بی نوا، اما آزادی خواه و تسلیم ناپذیر آن است. چاپ های جداگانه ی آن به این نام ها بوده: «کایواماکی»، «گامالینا»، «کاترینا» و ...

۱۵۹

تاراس شفچنکو در سال ۱۷۴۵، آکادمی هنر را تمام کرد و در آن جا سه بار مدال نقره ی درجه ی دوم را کسب کرد. او به عنوان نقاش به اوکراین رفت؛ اما قصد داشت در آن جا داستانش را بنویسد. در این مدت، آثاری چون «بدعت گزار»، «قفقاز»، «مزدور»، «پایم، نه زنده و نه مرده به دنیا نیامد»، «سه تابستان» و «کودال سردر» را نوشت. او در دهم مارس سال ۱۸۹۱ درگذشت.

و جوه شباهت بهار و شفچنکو:

۱- هر دو، شاعران ملی هستند و به وطن خود عشق می ورزند؛ حتی شفچنکو وصیت کرده بود که او را حتماً در خاک اوکراین دفن کنند؛ شعر وصیت او چنین است:

چو مردم بر دل خاکم سپارید

میان دشت های بی کرانه

به خاک اوکراین نازنینم  
پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

به دامان «دنپر» پرتوانه

رتال جامع علوم انسانی

که بینم کوه و صحرا و چمن را

فضای باز و سرسبز وطن را

که بر گوشم رسد آوای رودش

سرود رود جوشان کبودش

که خواهم بشنوم از نغمه ی رود

چه گونه خون خشم آلود دشمن

شود جاری به خاک میهن من

رود زان جا به دریای کف آلود

من آن دم می‌کنم پر باز و پرواز  
 برم سوی خدا دست دعا را  
 ولی تا آن چنان روزی نیاید  
 نمی‌خواهم که بشناسم خدا را  
 کنیدم خاک و برخیزید بر یا  
 غل و زنجیر را درهم شکسته  
 ز خون دشمنان نیرو بگیرید  
 شوید آزاده‌ی از بند رسته  
 مراد خاندان جمع آزاد  
 در آن جمع بزرگ تازه بنیاد  
 به یاد آرید با لطف کلامی  
 که از یاد شما روحم شود شاد؛

- ۲- هردوی آن‌ها در راه خدمت به وطن کوشیدند و در این راه، رنج‌های فراوانی بردند؛ هر دو فعالیت‌های سیاسی بسیار داشتند و نماد پردازندگان ادبیات سیاسی - اجتماعی هستند؛
- ۳- هر دو شاعر، روزنامه‌نویس و محقق ادبی بودند؛
- ۴- هر دو با تاریخ و فرهنگ قدیم کشور خود، کاملاً آشنا بودند. شفچنکو کتاب‌ها و مقالات زیادی درباره‌ی فرهنگ عامه‌ی اوکراین نوشته است و بهار هم در معرفی و تصحیح آثار ادب کلاسیک ایرانی، بسیار کوشیده است؛
- ۵- هر دو شاعر، سنت‌گرا هستند و در عین حال، کوشیده‌اند که به زبان دوران معاصر نزدیک شوند و از دردها و مشکلات جامعه سخن بگویند؛
- ۶- آن‌ها هر دو، شخصیت‌های دانشگاهی هستند و تحقیقات آکادمیک شایسته و قابل توجهی دارند و ادبیات ایران و اوکراین، به این دو شاعر، بسیار مدیون است؛
- ۷- آن‌ها شاعرانی ملی‌گرا هستند؛ اما ملی‌گرایی آن‌ها افراطی و متعصبانه نیست؛ بل که معتقد بودند که ملت، باید به خود آگاهی برسد، خودش ارزش‌هایش را پیدا کند و اسیر بیگانگان نباشد؛
- ۸- بهار و شفچنکو به موضوع «زن» و ستم تاریخی‌ای که بر وی رفته است، توجه خاص داشته‌اند؛

۹- سبکِ سخنِ هر دو، حماسی است و گاه با جدیت و گاه با طنزی تلخ، دردهای مردم را بیان می‌کنند و با زورگویان و متجاوزان می‌ستیزند؛

۱۰- شفچنکو به متونِ دینیِ قدیم - از جمله تورات و انجیل - نظر داشت و از روایات و شخصیت‌های آن‌ها در آثارش بهره می‌برد؛ بهار نیز به ادبیات و متونِ قدیمی و فرهنگِ ایرانِ پیش از اسلام، توجه ویژه دارد.

این دو شاعر، اندیشه و هنرِ الایی دارند و بدین سان، در دل و جان مردم، جایگاهی ویژه یافته‌اند و آثار آنان در میان مردم، زنده و جاریست.





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی